پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

مقاله پژوهشی | دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۵ | پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۷
DOI: 10.30497/law.2026.250187.4037

مناسبات تعارضی قاعده «الخراج بالضمان» با قواعد حاکم بر «تلف مبیع» و رهیافت‌های فقهی در حل آن

ثریا منیری • استادیار، گروه حقوق، واحد هشترود، دانشگاه آزاد اسلامی، هشترود، ایران. (نویسنده مسئول)

sorayyamoniri@iau.ir

رحیم وکیل‌زاده • دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

vakilzadeh@iaut.ir

چکیده

تقابل قاعده «الخراج بالضمان» با ادله حاکم بر «تلف مبیع» (پیش از قبض و در زمان خیار)، خاستگاه یکی از پیچیده‌ترین تعارضات در فقه معاملات است؛ تعارضی که در آن، استحقاق خریدار نسبت به منافع، با تحمیل ضمان استثنائی بر فروشنده تصادم می‌یابد. ضرورت حفظ انتظام حقوق تعهدات، ایجاب می‌نماید تا این گسست تحلیلی مورد واکاوی قرار گیرد. پژوهش حاضر با هدف انحلال این نزاع فقهی و با کاربست روش توصیفی تحلیلی و رویکرد اجتهادی، به کالبدشکافی این تقابل در فقه امامیه و نیز فقه مقارن می‌پردازد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که دستگاه استنباطی امامیه، با گذر از نصوص مخدوش وارداتی، تلازم غنم و غرم را بر پایه اصل «تبعیّت نماء از ملک» بازتولید نموده است. جریان مسلط امامیه با نقد رویکرد توسعه‌گرای حنفی، شمول قاعده را انحصاراً به «ضمان معاملی مُمضی» محدود ساخته و ورود آن را به حریم غصب و عقود فاسده طرد می‌نماید. در مقام انحلال تعارض، پژوهش اثبات می‌کند که رهیافت‌های مبتنی بر تصرفات اعتباری در ظرف زمان (نظیر انفساخ پیش از تلف)، به‌دلیل استلزام نقض قواعد بنیادین سلطنت و عدالت معاوضی، فاقد وجاهت است. در نهایت، برترین الگوهای حل نزاع، کاربست علاجات اصولی (ضابطه‌ی ورود، تخصیص و تباین موضوعی) و همچنین استحاله موضوعی قاعده در مکتب «فقه‌الحکومه» است که با تغییر مدار استنباط از معاملات فردی به حقوق عمومی، مواجهه آن با ادله تلف مبیع شخصی را سالبه به انتفای موضوع می‌سازد.

واژگان کلیدی: الخراج بالضمان، تلف مبیع، ضمان معاملی، فقه معاملات.

Journal Pre-Proof

مقدمه

نظام حقوقی اسلام در عرصه فقه معاملات، بر شالوده‌ی عقلانیت و انتظام متقارن میان حقوق و تکالیف استوار گشته است. یکی از عالی‌ترین تجلیات این توازن معاوضی، قاعده‌ی تلازم میان استحقاق منافع و تحمل غرامت است که در لسان فقیهان با گزاره‌ی «من له الغنم فعلیه الغرم» و در نصوص روایی با عنوان «الخراج بالضمان» شناخته می‌شود. جوهره‌ی تحلیلی این ضابطه بر این مدار استوار است که هر شخص به موجب اسباب شرعی، بار تعهد و ریسک نابودی یک مال را بر دوش می‌کشد، قانون‌گذار استحقاق بهره‌مندی از منافع آن مال را نیز برای وی تثبیت می‌نماید (مصطفوی، ۱۴۲۱ق، ج۱، ص ۲۸۴). با وجود بداهت عقلایی این تلازم، کاربست آن در چارچوب عقود، با چالشی بنیادین مواجه است که اوج آن در تقابل قاعده‌ی مذکور با ادله‌ی استثنایی حاکم بر «تلف مبیع پیش از قبض» یا «تلف در زمان خیار» رخ می‌نماید. در این فروض مسلم خریدار قانوناً مالک منافع کالا (غنم) است، اما ادله‌ی خاص، خسارت ذات مال (غرم) عهده‌ی فروشنده نهاده‌اند؛ انفکاکی که انتظام قاعده‌ی خراج را با تصادمی جدی روبه‌رو می‌سازد (یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۵۶؛ اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۵، ص ۳۱۰). ردیابی تحلیلی این ضابطه در فقه مقارن، پرده از تضارب آراء در تبیین گستره‌ی شمول آن، به‌ویژه در حوزه‌ی ضمانات قهری و نامشروع برمی‌دارد. در مکاتب اهل سنت، تلقی از واژه‌ی «خراج» غالباً انقباضی بوده و منحصراً بر منافع منفصل غیرمتولد اطلاق می‌گردد (زحیلی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۴۷۲؛ زرقا، ۱۴۰۹ق، ص ۴۲۹)؛ با این حال، در مواجهه با استیلای نامشروع، گسستی جدی میان این مکاتب شکل گرفته است. دستگاه قیاسی ابوحنیفه با دیدگاه توسعه‌ای، استدلال نمود که چون ضمان متوجه به غاصب شدیدترین نوع ضمان است، به طریق اولی منافع مال مغصوب نیز به پاس تحمل این ضمان، متعلق به خود اوست (آل بورنو، ۱۴۱۶ق، ص ۳۶۷). در مقابل، جریان منتقد عامه، با استدراک بر این رأی، جریان قاعده را در غصب ممتنع دانسته و آن را منحصراً در حصار «ضمان الملک» محدود ساخت (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ج۲، ص ۱۲۰). این تضارب آراء در فقه امامیه نیز بازتاب یافت؛ جایی که برخی متقدمین نظیر ابن‌حمزه با تسری ضابطه به «عقود فاسده»، منافع مستوفات را خریدار جاهل پنداشتند (ابن‌حمزه، ۱۴۰۸ق، ص ۲۵۴). اما جریان مسلط استنباطی امامیه، با تفکیک صریح میان «ضمان ارادی مُمضی» و «ضمان قهری»، ورود این قاعده به حریم غصب و بیع فاسد را قاطعانه طرد نمود. از منظر اکثر محققان، استحقاق منافع تنها در برابر ض

پذیرش شده برای انتشار

موضوعیت دارد که در یک بستر مشروع شکل گرفته باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج۵، ص ۳۱۹؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص ۲۰۱؛ شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۹۶)؛ لذا تسری آن به عنوان پاداش تجاوز به مال غیر، امری مستنکر و باطل است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۱). در ساحت فقه‌الحدیث و مبانی اصولی، اعتبار این ضابطه تطورات متفاوتی را از سر گذرانده است. درحالی‌که متقدمینی چون شیخ طوسی با تمسک به اطلاق کلام، آن را کبرایی استقلالی برای تخصیص منافع می‌دانستند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص ۱۰۸)، جریان انتقادی متأخر با تشکیک در اصالت سندی این نصوص وارداتی، هرگونه تعمیم آن را فاقد وجاهت ارزیابی نمود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰ش، ج۲، ص ۳۰۳؛ خویی، بی‌تا، ج۳، ص ۲۳۸). ثمره‌ی این تزلزل، دو دگرگونی بزرگ مبنایی در فقه امامیه بود: نخست آنکه فقیهان برای توجیه استحقاق منافع، از روایات عامه عبور کرده و به اصل مسلّم «تبعیّت نماء از ملکیت» پناه بردند (یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۲۶)؛ و برای جبران خلأ روایی، نصوص اصیل شیعی نظیر قاعده‌ی «الغرم علی من أکل المال» را جایگزین ساختند (بحرانی، ۱۳۶۳ش، ج۲۱، ص ۲۱). عمیق‌ترین چرخش استنباطی، در آراء امام خمینی (ره) تبلور یافت؛ ایشان با عبور از فقه معاملات فردی، تفسیری حکومتی از قاعده ارائه دادند که بر مبنای آن، «خراج» ناظر به مالیات و وجوهات مأخوذه، و «ضمان» به معنای تعهدات حاکمیت در قبال جامعه است (خمینی، ۱۴۳۴ق، ج۱، ص ۴۷۰). پیامد قهری این تفقه، آن است که تقابل قاعده با ادله‌ی تلف مبیع شخصی، سالبه به انتفای موضوع گشته و تعارض مطروحه کان‌لم‌یکن تلقی می‌گردد.

با وجود این تطورات، تلاش دستگاه اجتهادی برای انحلال فنی تعارض میان ادله‌ی خراج و حکم تلف مبیع، به تولید طرح‌واره‌های مفهومی پیچیده‌ای در فقه معاملات انجامید. گروهی با تصرف اعتباری در ظرف زمان، ایده‌ی «انفساخ آناً ما» را برای بازگشت ملکیت به بایع پیش از تلف مطرح ساختند (یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۵۶) که منتقدان، آن را مستلزم نقض قواعد مسلّم سلطنت بر اموال دانستند (شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۱۰۰). رویکردی دیگر با مخدوش دانستن مالکیت مشتری در دوران خیار و توقف مُلک، در پی رفع تعارض برآمد که آن نیز در مسلخ نظریه‌ی «کشف» با بن‌بست مواجه گردید (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۶، ص ۱۶۰). در این میان، رهیافت‌های اصولی‌تری جهت علاج تعارض ارائه شد؛ محقق خویی با نفی ماهیت تقابلی ادله، استدلال می‌نماید که تقابل قاعده‌ی خراج (به عنوان مقتضی) و ادله‌ی تلف (به عنوان مانع)، یک تعارض مستقر نیست؛ بلکه ادله‌ی خاص تلف مبیع، بر قاعده‌ی اولیه‌ی خراج ورود یافته و دایره‌ی

پذیرش شده برای انتشار

آن را تخصیص می‌زنند (خویی، بی‌تا، ج۳، ص ۲۳۹). در افقی دیگر، آیت‌الله سبحانی با طرح رهیافت تباین موضوعی، ادعا نمود که ادله‌ی تلف ناظر به وضعیت فقدان قبض و قاعده‌ی استحقاق منافع ناظر به استغلال پس از قبض است و این تباین روشن، مجال تصادم را از میان می‌برد (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۱). با وجود این تکاپوی علمی، بررسی ادبیات پژوهشی حاکی از آن است که تاکنون تحلیلی یکپارچه و مقارنه‌ای، با رویکرد آسیب‌شناسی تمامی این علاجات فنی صورت نپذیرفته است. بر این اساس، پژوهش حاضر درصدد است با کاربست روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد اجتهادی، از رهگذر واکاوی متون فقه امامیه و عامه، منطق درونی این تعارضات را کالبدشکافی نموده و برترین الگوی حل نزاع را استخراج نماید.

۱. اعتبارسنجی مستندات و مبادی اصولی قاعده

ورود به عرصه‌ی تقابل میان ادلّه‌ی حاکم بر استحقاق منافع و نصوص ضامن تلف، پیش از ورود به فروع فقهی، نیازمند واکاوی تحلیلی پایه‌های معرفت‌شناختی و سنجش عیار روایی قاعده‌ی مورد بحث است. انتظام تعارضات در فقه معاملات، وابستگی مستقیمی به میزان استحکام مستندات اولیه‌ی قواعد دارد؛ به گونه‌ای که تزلزل در مبانی صدوری و دلالی یک ضابطه، ساختار استنباط و مسیر برون‌رفت از بحران‌های حقوقی را دگرگون می‌سازد. از این رو، ارزیابی ریشه‌های صدور و رصد تطور فهم اجتهادی از این متون در گذر زمان، گام نخست در این تحلیل به شمار می‌رود.

۱.۱. تبارشناسی روایی و رویکرد فقه مقارن در میان متقدمین

ردیابی خاستگاه روایی ضابطه‌ی تلازم میان بهره‌مندی از منافع و تحمل غرامت، حاکی از آن است که این گزاره پیش از تبلور در قامت یک قاعده‌ی کلی، ریشه در یک ترافع قضایی خاص داشته است. در جوامع حدیثی عامه، نقل شده است که در پی بروز اختلاف بر سر اجرت یک برده‌ی معیوب در دوران پیش از فسخ، قضاوت نبوی بر تعلق قطعی منافع به خریدار به دلیل استقرار ضمان در آن مقطع بر عهده‌ی وی استوار گردید (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰ش، ج۲، ص ۳۰۸). واکاوی این مستند از منظر علم رجال امامیه نشان می‌دهد که روایت مذکور، انحصاراً از طریق طرق عامه نظیر منقولات عروة بن زبیر از عائشه انتقال یافته و در جوامع روایی شیعه، صرفاً به صورت حدیثی مرسل بازتاب داشته است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰ش، ج۲، ص ۳۰۸). افزون بر

پذیرش شده برای انتشار

ضعف سندی، تدقیقات فقه الحدیثی نشان می‌دهد که این گزاره در منابع اولیه، فاقد هرگونه صدر و ذیل بوده و به صورت مجرد نقل شده است؛ امری که این احتمال عقلایی را تقویت می‌سازد که تطبیق آن بر ابواب معاملات، اساساً یک اجتهاد شخصی و تفسیری از سوی راویان بوده باشد، نه تشریع مستقیم شارع (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۳۴۹).

علی‌رغم این ضعف ساختاری، رویکرد استنباطی در میان فقیهان متقدم امامیه، بر پذیرش این ضابطه و بسط آن استوار بود. در این دستگاه فقهی، با تمسک به عمومیت مستتر در الفاظ، دایره‌ی شمول کلام از بستر تاریخی آن یعنی خیار عیب فراتر رفت. بر این مبنا، استدلال می‌گردید که در مسأله‌ی ردّ مبیع معیوب، منافع حادث پس از عقد نظیر فرزند متولدشده در مُلک خریدار، مطلقاً متعلق به خریدار است؛ چراکه این نماء در زمانی حاصل شده که ریسک و ضمان کالا بر عهده‌ی او بوده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص ۱۰۸). این رویکرد توسعه‌گرا به حدی استقرار یافت که در مباحث فقه قرآنی نیز، ضابطه‌ی خراج به عنوان یک مبنای تحلیلی **برای تبیین حرمت کتمان عیب**، مسأله‌ی زمان انتقال ضمان و پیوند آن با مفهوم قبض مورد استناد قرار گرفت (قطب راوندی، ۱۴۰۵ق، ج۲، ص ۵۶). با این وجود، تطور فقه استدلالی به تدریج حجیّت ذاتی این قاعده را با چالش مواجه ساخت. در آثار برخی اندیشمندان، کلام نبوی مذکور از جایگاه یک دلیل استقلالی خلع گردید و تصریح شد که مستند اصلی امامیه در تخصیص منافع، منحصراً اجماع طائفه است (ابن‌زهره، ۱۴۱۷ق، ج۱، ص ۲۲۲). در این رهیافت انتقادی، کاربرد قاعده‌ی خراج منحصراً به حوزه‌ی فقه مقارن محدود گشت تا از آن به عنوان ابزاری جهت احتجاج و الزام عامه به پذیرش حکم بر اساس مبانی خودشان بهره‌برداری شود (ابن‌زهره، ۱۴۱۷ق، ج۱، ص ۲۲۲). دلیل این تقلیل جایگاه آن بود که حکم به استحقاق منافع در فقه شیعه، مستظهر به ادله‌ی متقن دیگری است که استنباط را از وام‌گیری از نصوص مخدوش وارداتی بی‌نیاز می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰ش، ج۲، ص ۳۰۳). در ادوار متأخر اصولی، برای تعیین تکلیف نهایی این فقر سندی، دو مسیر استدلالی متمایز شکل گرفت. رویکرد نخست تلاش نمود تا با تکیه بر قاعده‌ی اصولی جبران ضعف سند به واسطه‌ی عمل مشهور متقدمین، اعتبار این گزاره را احیا نماید (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص ۲۰۱). با این حال، جریان منتقد با طرح این مبنا که تمسک متقدمین به یک روایت، ضعف ساختاری آن را جبران نمی‌سازد، حجیّت استقلالی آن را مردود اعلام نمود (خمینی، ۱۴۳۴ق، ج۱، صص ۴۶۸-۴۶۹)؛ تا بدان‌جا که با صراحت علمی تأکید گردید این گزاره هیچ پایه و اساسی در جوامع روایی امامیه ندارد و کاربست آن در استدلال فقهی

پذیرش شده برای انتشار

فاقد وجاهت است (خویی، بی‌تا، ج۳، ص ۲۳۸). مسدود شدن مسیر استناد به این قاعده‌ی مشهور، دستگاه اجتهادی شیعه را به سمت استخراج مستندات هم‌عرض و اصیل درون‌مذهبی هدایت نمود. در این راستا، با استناد به نصوص معتبر امامیه نظیر قاعده‌ی «لَیسَ علی الضّامن غُرم، الغُرمُ علی من أکَلَ المال»، منطق جبران خسارت مستقیماً با مسأله‌ی مصرف و استیفای منافع گره خورد (بحرانی، ۱۳۶۳ش، ج۲۱، ص ۲۱). هم‌زمان، با کاربست روش شناسی استقراء در ابوابی نظیر تصرفات امانی و رهن با استناد به موثقه اسحاق بن عمار، اعتبار قاعده‌ی تلازم غنم و غرم، مستقل از روایات عامه و با قدرت استدلالی بالایی در نظام معاملات تثبیت گردید (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۲۱، ص ۱۰۴؛ مصطفوی، ۱۴۲۱ق، ج۱، ص ۲۸۴).

۲.۱. تقابل مبانی اصولی در فقه الحدیث قاعده

با عبور از چالش‌های سندی و تاریخی، دومین سدّ بنیادین در مسیر کاربست قاعده‌ی تلازم استحقاق منافع و تحمل غرامت، تنقیح محدوده‌ی دلالت آن در دانش فقه الحدیث است. حتی با فرض صدور این گزاره از مقام تشریع، انتظام حقوقی مبتنی بر آن، در گرو انحلال نزاع اصولی و دلالت‌شناختی است: تقابل میان اصالت عموم ظاهری الفاظ و تضییق ناشی از بستر تاریخی صدور. این دوگانه‌ی روش‌شناختی، خاستگاه شکل‌گیری دو رهیافت کاملاً متمایز در استنباط احکام نماء و ضمان گردیده است.

در رهیافت نخست که بر نگاه موسّع اصولی استوار است، شالوده‌ی استدلال بر ضابطه‌ی بنیادین اعتبار عموم لفظ و عدم انحصار حکم به خصوص سبب بنا می‌شود. بر مبنای این کبرای اصولی در مباحث الفاظ، چنانچه قانون‌گذار در پاسخ به یک واقعه‌ی جزئی نظیر نزاع بر سر اجرت برده‌ی معیوب در دوران پیش از فسخ، قاعده‌ای با ادبیات عام صادر نماید، اعتبار حقوقی آن کلام در حصار آن واقعه‌ی تاریخی محدود نمی‌ماند (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۱۶). در این دستگاه تحلیلی، آگاهی از شأن نزول روایات، صرفاً قرینه‌ای برای فهم بهتر بستر کلام است و صلاحیت تخصیص زدن و مقید ساختن یک قاعده‌ی مطلق حقوقی را ندارد. ثمره‌ی این استنباط، استقلال کامل قاعده از واقعه‌ی نخستین و جریان آن در تمامی فروعی است که تلازم میان ضمان و منافع در آن‌ها متصور است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص ۱۰۸). این رویکرد استنطاقی، در فقه اهل سنت نیز شالوده‌ی اصلی استنباط قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که فقیهان عامه با تکیه بر همین عمومیت، این گزاره را به عنوان کبرایی کلی برای انتظام‌بخشی به فروع مشروع (نظیر رجوع واهب در هبه و استخراج رکاز) به کار بسته‌اند**؛ بدین بیان که در

پذیرش شده برای انتشار

مسأله‌ی هبه، منافعِ مال پیش از رجوعِ واهب، متعلق به گیرنده‌ی هبه (متهب) است، زیرا ضمانِ تلف در آن مدت بر عهده‌ی او بوده است؛ و در مسأله‌ی رکاز نیز، استحقاقِ یابنده‌ی گنج، در برابرِ تحملِ ضمان و ریسکِ استخراج توجیه می‌گردد** (زحیلی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۴۷۲؛ آل بورنو، ۱۴۱۶ق، ص ۳۶۵).

در نقطه‌ی مقابل این توسعه‌گرایی، رویکرد انتقادی و مضیّق قرار دارد که با تکیه بر تحلیل‌های دقیق لغوی و قرائن زبانی، پایه‌های دلالت عام قاعده را از اساس متزلزل می‌سازد. کالبدشکافی زبانی نصوص در این دستگاه استنباطی نشان می‌دهد که حروف تعریف (الف و لام) در دو واژه‌ی کلیدی «الخراج» و «الضمان»، برخلاف ادعای رویکرد نخست، برای افاده‌ی «جنس» و تأسیس یک قاعده‌ی جهان‌شمول وضع نشده‌اند؛ بلکه این حروف، ماهیتاً برای «عهد» و اشاره‌ی مستقیم به همان خراج و ضمان خاص در واقعه‌ی تاریخی مورد ترافع به کار رفته‌اند. پیامد مستقیم این انقباض دلالت‌شناختی آن است که اعمال «الغای خصوصیت» از مورد روایت و کشاندن دایره‌ی شمول آن به خارج از محدوده‌ی مضیّق «خیار عیب»، از منظر ضوابط اصولی فاقد وجاهت علمی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰ش، ج۲، ص ۳۰۸). اهمیت حیاتی این انقباض اصولی زمانی آشکارتر می‌گردد که توالی فاسد پذیرش عمومیت قاعده، در ساحت فقه کاربردی نمایان می‌شود. اگر قاعده‌ی مذکور بدون توجه به قیود بستر صدور و ماهیت ارادی ضمان به صورت مطلق پذیرفته شود، مسیر برای استنتاج‌های نامشروعی هموار می‌گردد که با تمسک به همین عمومیت، ادعا نموده‌اند استحقاق منافع در حریم «عقود فاسده» و حتی «غصب» نیز جاری است؛ با این توجیه که خریدار جاهل یا غاصب نیز عملاً بار ضمان کالا را بر دوش کشیده‌اند. این استلزام باطل، با یک برهان خلف مستحکم در فقه شیعه طرد شده است؛ زیرا پذیرش آن مستلزم تثبیت مالکیت متجاوز بر منافع مال غیر است که با قطعیات نظام حقوقی اسلام در تضاد صریح می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج۵، ص ۳۱۹). افزون بر این، تسری این ضابطه به حوزه‌ی استیلای باطل بر مال غیر، نه تنها با قواعد اولیه‌ی مالکیت متباین است، بلکه با نصوص صریح درون‌مذهبی که این‌گونه توسعه‌ها را مستوجب استنکار شدید شرعی و مانع نزول برکات تکوینی می‌دانند، تقاطع قطعی دارد (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۱).

حاصل این صف‌آرایی علمی، اثبات این حقیقت ساختاری است که گزاره‌ی روایی مورد بحث، ظرفیت دلالت‌شناختی لازم برای ایفای نقش به عنوان یک کبرای کلی در معماری فقه معاملات را ندارد؛ بن‌بستی که جریان غالب فقه امامیه را ناگزیر ساخت تا برای توجیه نظام غرامات و منافع،

پذیرش شده برای انتشار

از این قاعده‌ی متزلزل عبور کرده و معماری این احکام را بر شالوده‌ی قواعد قطعی‌تری پایه‌ریزی نماید.

۳.۱. گذار مبنایی؛ از «الخراج بالضمان» تا «تبعیّت نماء از ملک»

پیامد مستقیم انقباض دلالت‌شناختی و طرد حجیّت قاعده‌ی خراج در دستگاه استنباطی متأخرین، مواجهه‌ی فقه معاملات با یک خلأ تحلیلی در توجیه مناسبات میان استحقاق منافع و تحمل غرامات بود. برای استوارسازی این تلازم عقلایی، ضروری بود تا معماری این احکام از نصوص مخدوش وارداتی عبور کرده و بر شالوده‌ی قواعد قطعی حقوقی و ادله‌ی اصیل درون‌مذهبی پایه‌ریزی گردد.

اهمیت این دگرگونی ساختاری زمانی برجسته‌تر می‌گردد که بن‌بست فقه عامه در مواجهه با این مسأله کالبدشکافی شود. در مکاتب اهل سنت، واژه‌ی «خراج» اساساً با یک تضییق مفهومی روبه‌رو بوده و منحصراً بر «منافع منفصل غیرمتولد» (نظیر اجرت مسکن) اطلاق می‌گردد و منافع متصله را در بر نمی‌گیرد (زحیلی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۴۷۲). افزون بر این، در چالش استحقاق منافع در دوران «پیش از تحویل کالا» (تلف قبل القبض)، فقه حنفی به یک تناقض لاینحل اذعان نموده است؛ با این استدلال که چون در دوران پیش از قبض، ملکیت از آن خریدار است اما بار ضمان و ریسک تلف بر دوش فروشنده سنگینی می‌کند، این انفکاک مانع از حلال بودن منافع می‌گردد و در نتیجه، منافع این دوران برای هیچ‌یک از طرفین حلال و گوارا (طیب) نخواهد بود (زرقا، ۱۴۰۹ق، ص ۴۲۹).

در برابر این بن‌بست فقهی، جریان استنباطی امامیه، گرانیگاه استحقاق منافع را از مفهوم «ضمان و تحمل ریسک» جدا ساخته و به مفهوم بنیادین «ملکیت» منتقل نمود. در این چارچوب نوپدید، با درهم‌شکستن پیوند مکانیکی میان خراج و ضمان در مقطع پیش از تحویل، استدلال گردید که به محض انعقاد عقد صحیح، کالا و بالتبع منافع آن، به صورت قهری به خریدار منتقل می‌گردد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج۵، ص ۱۸۰). بر این مبنا، تخصیص منافع به خریدار، پاداشی در برابر پذیرش مسئولیت نیست، بلکه منحصراً ثمره‌ی استقرار مالکیت او بر کالا است؛ مالکیتی که ذات آن اقتضا می‌کند تمام عواید و خسارات یک دارایی متوجه صاحب آن باشد (یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۲۶).

استقرار این مبنا در فقه امامیه، نیازمند یک تدقیق تکمیلی در تعیین تکلیف منافع پیش از قبض بود. در این نظام تحلیلی، از آنجا که منافع تولیدشده در دوران پیش از تحویل شرعاً متعلق به

پذیرش شده برای انتشار

خریدار است، این منافع در دست فروشنده صرفاً حکم یک «امانت شرعی» را دارند. در نتیجه، تحمیل استثنائی ضمان تلف اصل کالا بر عهده‌ی بایع، به منافع کالا سرایت ننموده و وی در صورت فقدان تفریط، هیچ‌گونه ضمانی در قبال این منافع امانی نخواهد داشت (بحرانی، ۱۳۶۳ش، ج۱۹، ص ۱۶۴).

هم‌گام با این تکامل مفهومی، کشف و استخراج نصوص اصیل شیعی، استقلال استنباطی این تلازم را در فقه امامیه تضمین نمود. در تقابل با گزاره‌های عُرفی عامه، موضع‌گیری حصرگرایانه‌ی معصوم (ع) مبنی بر «لَیسَ علی الضّامن غُرم، الغُرمُ علی من أکَلَ المال»، پایه‌های جبران خسارت (غرم) را دقیقاً بر نقطه‌ی مصرف و استیفای منافع (أکل مال) استوار ساخت و جایگزینی مستحکم برای قاعده‌ی خراج خلق نمود (بحرانی، ۱۳۶۳ش، ج۲۱، ص ۲۱).

رسالت تنظیمی این ضابطه‌ی اصیل، به عقود معاوضی محدود نماند؛ بلکه امتداد آن در ابواب غیرمعاوضی (فقه الوثائق)، موجب شکل‌گیری یک شبکه‌ی استدلالی یکپارچه گردید. با انضمام روایات خاصه‌ی باب رهن به کبرای «تلازم غنم و غرم»، اثبات شد که افزایش قیمت وثیقه و همچنین خسارت ناشی از آسیب به آن، منحصراً متوجه مالک اصلی (راهن) است و متصرف (مرتهن) با تحقق اذن شرعی، در جایگاه امین قرار داشته و مبری از ضمان است (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۲۱، ص ۱۰۴).

اهمیت این رویکرد مبتنی بر «استقراء تام» زمانی مضاعف می‌گردد که ادله‌ی اصطیادی دیگری نظیر قاعده‌ی «من أتلف مال الغیر»، از منظر جریان انتقادی، فاقد صلاحیت استقلالی ارزیابی شدند. بر مبنای این نقد، قاعده‌ی اتلاف یک نص روایی جهان‌شمول نیست، بلکه مفهومی استخراج‌شده از استقراء در موارد خاص (نظیر تعدی در ودیعه و عاریه) است؛ لذا ظرفیت لازم برای ایفای نقش به عنوان یک دلیل عام در اثبات مطلق ضمان منافع مستوفات را دارا نمی‌باشد (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۳۴۹). برآیند این گذار مبنایی، پالایش نظام معاملات از قواعد متزلزل و مهیا ساختن بستر استدلالی برای مواجهه‌ی روش‌مند با تعارضات آتی است.

۲. گستره‌ی شمول قاعده و مرزبندی ضمان معاوضی از ضمان شرعی

با استقرار مبانی اصولی و اعتبارسنجی مستندات، مرحله‌ی دوم در تبیین قاعده‌ی تلازم استحقاق منافع و تحمل غرامت، تعیین مرزهای دقیق اجرایی آن در نظام حقوق تعهدات فقه امامیه است. چالشی‌ترین پرسش در این مقام آن است که آیا واژه‌ی «ضمان» در این ضابطه، دارای اطلاق مفهومی بوده و تمامی اقسام مسئولیت مدنی را در بر می‌گیرد، یا آنکه دایره‌ی شمول آن

پذیرش شده برای انتشار

منحصراً به حوزه‌ی تعهدات ارادی و مشروع قراردادی محدود می‌گردد؟ واکاوی این پرسش، مستلزم تحلیل ماهوی ضمان خراج‌آور و تأسیس یک تفکیک بنیادین میان ضمان معاوضی (ریسک ناشی از اراده‌ی مشترک طرفین در عقد صحیح) و «ضمان قهری/شرعی» (تاوان ناشی از استیلای نامشروع یا بطلان عقد) است؛ تفکیکی که مجوز ورود این قاعده به ابواب گوناگون فقهی را صادر یا مسدود می‌نماید.

۱.۲. امتناع جریان قاعده در ضمانات قهری و نامشروع

نخستین و کلیدی‌ترین مصداق در بررسی گستره‌ی شمول قاعده‌ی خراج، ارزیابی قابلیت جریان آن در حوزه‌ی استیلای باطل بر مال غیر و مشخصاً باب غصب است. این مسأله خاستگاه یک انشقاق استنباطی عمیق در فقه مقارن و میان مکاتب اهل سنت بوده است. در یک سو، دستگاه استنباطی ابوحنیفه با رویکردی قیاسی و توسعه‌گرا، استدلال نمود که چون استیلای غاصبانه، شدیدترین مراتب ضمان را در پی دارد، پس به طریق اولی منافع مال مغصوب نیز به پاس تحمل این ضمان، باید از آن غاصب باشد و وی نسبت به پرداخت اجرت‌المثل منافع مستوفات ضامن نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰ش، ج۲، ص ۳۰۳؛ آل بورنو، ۱۴۱۶ق، ص ۳۶۷). در سوی مقابل، جریان منتقد عامه به پیشگامی الشافعی، با استدراک بر این رأی توسعه‌گرا، جریان قاعده را در استیلای نامشروع ممتنع دانست؛ با این مبنا که قضاوت نبوی منحصراً ناظر به ضمان مالکانه صادر شده است و غاصب، فاقد هرگونه مشروعیت ملکی است تا مشمول این پاداش قرار گیرد (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ج۲، صص ۱۱۹–۱۲۰). در همین چارچوب، فقه حنفی نیز برای ترمیم این خلأ، با تضییق مفهومی خراج به منافع منفصل غیرمتولد و تأسیس قاعده‌ی «الاجر و الضمان لا یجتمعان»، تصریح نمود که غاصب نمی‌تواند در آن واحد در جایگاه ضامن متعدی و مستأجر امین قرار گیرد (زرقا، ۱۴۰۹ق، صص ۴۲۹–۴۳۱؛ زحیلی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۴۷۲).

در فقه استدلالی امامیه نیز، در برابر هرگونه توسعه‌ی نامشروع قاعده به حریم ضمانات قهری، یک ساختار چندلایه‌ی استدلالی شکل گرفته است. در لایه‌ی نخست و با بهره‌گیری از منطق صوری، بطلان این ادعا از طریق «برهان خلف» به اثبات رسید. بر این اساس، تمسک به قاعده‌ی خراج برای اثبات مالکیت منافع در هرگونه ضمان غیرمُمضی، مستلزم پذیرش این تالی فاسد است که غاصب نیز باید مالک منافع مال مغصوب باشد؛ حال آنکه بطلان این تالی، از قطعیات نظام حقوقی اسلام است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج۵، ص ۳۱۹؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص ۲۰۱). پذیرش چنین ملازمه‌ای در غصب، نه تنها با قواعد اولیه‌ی مالکیتی در تضاد است، بلکه امری

پذیرش شده برای انتشار

«مستنکر عرفی» قلمداد شده که ساحت شرع از آن تنزیه یافته است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۱).

در لایه‌ی دوم، نقد عمیق‌تری بر پایه‌ی تحلیل ماهیت ضمان غاصب و زمان‌سنجی استقرار بَدَل شکل گرفت. رویکرد توسعه‌گرا، مدعی تقابل منافع با ضمان غاصب از روز نخست استیلا بود. با این حال، کالبدشکافی دقیق مراحل ضمان نشان می‌دهد که مسئولیت غاصب پیش از تلف شدن مال، صرفاً یک تکلیف شرعی دایر بر «وجوب ردّ عین مال» است و ذمه‌ی وی در این مقطع، به هیچ‌وجه به پرداخت بَدَل (قیمت یا مثل) مشغول نگردیده است (رشتی، بی‌تا، ص ۶۹). در حقیقت، اشتغال ذمه به پرداخت غرامت مالی، تنها در لحظه‌ی «تلف» محقق می‌شود؛ بنابراین، ادعای تقابل منافع استیفاشده‌ی پیش از تلف، با ضمانی که هنوز فعلیت مالی نیافته، فاقد هرگونه توجیه محاسباتی است (رشتی، بی‌تا، ص ۶۹).

در لایه‌ی نهایی و از منظر مباحث الفاظ، واژه‌ی «ضمان» در قاعده‌ی مذکور مورد یک تحدید دلالت‌شناختی دقیق قرار گرفت. این واژه به عنوان یک مصدر، ماهیتاً دلالت بر تعهدی دارد که شخص با اراده و اختیار خویش احداث می‌نماید (تضمین مالکی)؛ و برای تولید اثر (استحقاق خراج)، نیازمند آن است که این توافق توسط شارع «امضا» و تأیید گردد (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۳۴۹؛ شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۹۶). بر این مبنا، مناط استحقاق خراج، منحصراً «ضمان معاملی» است که از پرداخت عوض در یک بستر مشروع نشأت می‌گیرد؛ در حالی که استیلای متجاوزانه، صرفاً تولیدکننده‌ی «ضمان یَد» و یک تاوان قهری است که هیچ‌گونه استحقاقی برای منافع خلق نمی‌کند (خویی، بی‌تا، ج۳، صص ۲۳۸-۲۳۹). برآیند این مرزبندی، پالایش دایره‌ی شمول قاعده از ضمانات نامشروع و مسدود ساختن قطعی راه نفوذ آن در باب غصب است.

۲.۲. چالش شمول قاعده نسبت به «عقود فاسده»

پس از تبیین امتناع جریان ضابطه‌ی تلازم در استیلای نامشروع، پیچیده‌ترین عرصه در تحدید قلمرو این قاعده، ارزیابی قابلیت سرایت آن به عقود فاسده است. عقد فاسد، به دلیل ماهیت دوگانه‌اش، نقطه‌ی تلاقی اراده‌ی مشترک طرفین و امتناع قانون‌گذار از تأیید آن اراده محسوب می‌شود. این ماهیت تلفیقی، خاستگاه شکل‌گیری یک تقابل سنگین استدلالی در فقه معاملات گردیده است. در فقه مقارن، برخی از مکاتب اهل سنت با تمرکز بر همین ماهیت دوگانه، میان عدم الملک (غصب محض) و فساد الملک (بیع فاسد) تفکیک قائل شده و رویکردی توسعه‌گرا اتخاذ نموده‌اند. بر این مبنا، برخلاف غصب که منافع در آن مطلقاً نامشروع است، چنانچه خریدار

پذیرش شده برای انتشار

در یک بیع فاسد از کالا بهره‌برداری کند، منافع مستوفات برای او حلال و گوارا خواهد بود؛ زیرا کالا با اذن ظاهری در ضمان او قرار داشته است (آل بورنو، ۱۴۱۶ق، ص ۳۶۸). این خوانش در میان متقدمین امامیه نیز بازتاب یافت؛ رویکردی شاذ که با تمرکز بر عنصر رضایت به تصرف و تفکیک آن از صحت شرعی، دایره‌ی شمول قاعده‌ی خراج را از بستر تعهدات مشروع فراتر برد. در این دستگاه استنباطی، ادعا شد که در معامله‌ی باطل، خریدار جاهل الزامی به استرداد منافع مستوفات ندارد؛ زیرا کالا در این مدت در ضمان او بوده و اگر تلف می‌شد، از مال وی نابود می‌گردید (ابن‌حمزه، ۱۴۰۸ق، ص ۲۵۴). این منطق توسعه‌گرا حتی در مسأله‌ی إقاله پیش از انقضای مهلت نیز جاری دانسته شد تا منافع به تبع ضمان، از آن خریدار تلقی گردد (ابن‌حمزه، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۹). جریان مسلط فقه استدلالی امامیه، این توسعه را با نقد ساختاری مفهوم ضمان به شدت مهار نمود. در لایه‌ی نخست، با اقامه‌ی یک برهان خلف مستحکم، استدلال گردید که منطق حاکم بر تبعات مالی بیع فاسد، تفاوت ماهوی با منطق حاکم بر غصب ندارد. اگر صرف استقرار ضمان بر عهده‌ی خریدار در عقد فاسد، مجوز شرعی برای تملک منافع محسوب شود، این ضابطه باید در مورد غاصب نیز صادق باشد؛ بطلان این تالی فاسد، به روشنی اثبات می‌کند که ضمان موجود در بیع فاسد، فاقد صلاحیت تولید حق خراج است و نماء کالا، به دلیل عدم انتقال شرعی، تابع ملکیت مالک اصلی باقی می‌ماند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج۵، ص ۳۱۹). در لایه‌ی عمیق‌تر تحلیلی، ماهیت حقوقی این تعهدات واکاوی شد تا تفاوت ذاتی ضمان در عقد صحیح و فاسد عیان گردد. بر اساس این تدقیق، ضمانی که در معامله‌ی باطل بر عهده‌ی خریدار مستقر می‌گردد، از جنس تضمین و تعهد ارادی طرفین نیست، بلکه یک ضمان قهری و شرعی است که قانون‌گذار برای حفظ حقوق مالک وضع نموده است؛ دقیقاً همانند ضمانی که در کالای دریافت‌شده برای بررسی مقبوض به سَوم وجود دارد (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص ۲۰۱). به بیان دقیق‌تر، تضمین مالکی منحصراً زمانی منشأ استحقاق خراج است که با اراده‌ی مشروع خلق شده و به امضای شارع رسیده باشد (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۱، ص ۳۴۹). در فقدان این امضای شرعی، ضمان ایجادشده خصلت معاوضی خود را از دست داده و به یک مسئولیت مجازاتی تنزل می‌یابد که هیچ‌گونه منفعت متقابلی را برای ضامن به ارمغان نمی‌آورد (شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۹۶). افزون بر این، در واکاوی احکام مترتب بر معاملات باطل، تصریح گردیده است که رویکرد متقدمین ناشی از خلط میان ضمان معاوضی ممضی و ضمان قهری است. جریان غالب امامیه با اتکا به بناء عقلاء و کاربست قواعد مسلّم إتلاف و «علی الید»، ضمان منافع مستوفات در مقبوض

پذیرش شده برای انتشار

به عقد فاسد را قطعی و غیرقابل‌اسقاط می‌داند (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج۱، ص ۲۱۵). برآیند این صف‌آرایی استدلالی، تثبیت این اصل بنیادین در نظام معاملات است که قاعده‌ی تلازم غنم و غرم، منحصراً در چارچوب تعهدات مشروع قابلیت اجرا دارد و استناد به آن در عقود باطل، با سدّ محکم ضمان شرعی برخورد خواهد نمود.

۳.۲. کاربست قاعده در ابواب غیرمعاوضی

با انسداد مسیر جریان قاعده‌ی تلازم در استیلای نامشروع و تعهدات باطل، ظرفیت نظام‌ساز این ضابطه از حصار عقود معاوضی محض نظیر بیع فراتر رفته و به عنوان یک میزان جهان‌شمول در استقرار تعادل میان حقوق و تکالیف، در ابواب غیرمعاوضی فقه نیز امتداد یافته است. کالبدشکافی متون استدلالی مؤید آن است که جریان مسلط امامیه، موازنات حقوقی در ساحات بنیادین فقه را بر شالوده‌ی همین ضابطه معماری نموده است.

نخستین امتداد ساختاری این ضابطه، در حقوق احوال شخصیه و تنظیم مناسبات مالی زوجین مشهود است. در دستگاه استنباطی امامیه، تأمین هزینه‌ی تجهیز و تکفین زوجه حتی در فرض تمکّن مالی زن تکلیفی قطعی بر عهده‌ی شوهر است. علامه‌ی حلی در تبیین غایت‌شناختی این حکم، مستقیماً به قاعده‌ی تلازم استناد جسته و استدلال می‌نماید که چون زوج با مرگ همسر، مستحق بهره‌مندی از اموال او در قالب ارث (خراج/غنم) می‌گردد، قهراً باید بار مالی تجهیز او (ضمان/غرم) را نیز بر دوش بکشد (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج۷، ص ۲۴۹). ایشان در دفع این اشکال که با تحقق مرگ، رابطه‌ی زوجیت منقطع می‌گردد، با تأسیس یک تداوم اعتباری اثبات می‌کند که آثار زوجیت از جمله محرمیت و اولویت در غسل بقای حُکمی داشته و این استمرار، بستر مشروعیت قاعده را حفظ می‌نماید (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج۷، ص ۲۴۹). در ساحت تصرفات ولایی، همین ضابطه مرزهای استحقاق منافع را معین می‌سازد. بر مبنای آرای فقهی، چنانچه ولیّ با رعایت غبطه و مصلحت، با اموال یتیم تجارت نماید، استحقاق وی نسبت به سود حاصله، مطلقاً منوط به تمکّن و توانایی او در پذیرش ضمان مال (تحمل غرامت احتمالی) است؛ لذا در صورت فقدان اهلیت تحمل خسارت، جریان قاعده‌ی تلازم ممتنع بوده و سود حاصله منحصراً از آن یتیم خواهد بود (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص ۵۴۴). این رویکرد موازنه‌گر، در احکام حکومتی و نظامی نیز راهگشاست. در مسأله‌ی فروش غنائم جنگی در دارالحرب پیش از تقسیم، در تقابل با آرای برخی مکاتب عامه که خروج از منطقه‌ی ناامن را شرط صحت قبض پنداشته‌اند، فقه امامیه استدلال می‌نماید که یورش نظامی دشمن برای بازپس‌گیری کالا، یک

پذیرش شده برای انتشار

ریسک قهری و از مصادیق تلف است؛ و از آنجا که خریدار با قبض کالا در همان محیط، مستحق منافع آن (خراج) گردیده است، جبران خسارت ناشی از این یورش نیز منحصراً بر عهده‌ی خود اوست و قرارداد منفسخ نمی‌گردد (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج۱۴، ص ۲۰۰). اوج صلابت استدلالی این قاعده در تنقیح ماهیت تصرفات امانی در احکام رهن تبلور می‌یابد. در مواجهه با مسأله‌ی تلف وثیقه در دست طلبکار (مرتهن)، فقه مقارن شاهد یک صف‌آرایی دقیق استدلالی است. در فقه عامه، ابوحنیفه مرتهن را به میزان مبلغ دین، و شریح وی را نسبت به کل ارزش مال رهنی ضامن می‌دانستند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص ۲۵۶). در برابر این توسعه‌ی ناموجه، استوانه‌های امامیه نظیر شیخ طوسی، با انضمام قاعده‌ی «الخراج بالضمان» به قاعده‌ی اولیه‌ی «له غنمه و علیه غرمه»، برهانی قاطع اقامه نمودند: از آنجا که منافع و افزایش قیمت مال رهنی (غنم) بلاخلاف از آن بدهکار (راهن) است، جبران تلف قهری آن نیز در فرض فقدان تفریط، مطلقاً بر عهده‌ی همان مالک خواهد بود و مرتهن صرفاً یک امین شرعی است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص ۲۵۶). در راستای تحکیم همین بنیان، برخی با تجمیع قاعده‌ی تلازم و نصوص خاصه‌ی باب رهن نظیر موثقه‌ی اسحاق بن عمار، ضمن طرد روایات معارض، امانی بودن یَد مرتهن را اثبات می‌نمایند (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۲۱، ص ۱۰۴). کاربست تحلیلی این ضابطه تا بدان‌جاست که قادر است ماهیت حقوقی «یَد» را استحاله‌ی اعتباری بخشد. چنانچه متصرفی مالی را غصب نموده و سپس با اذن مالک، آن را به عنوان وثیقه نزد خویش نگاه دارد، صرف تحقق این «إذن شرعی»، بدون نیاز به إقباض فیزیکی مجدد، یَد عدوانی او را به یَد امانی تبدیل نموده و بار ضمان تلف را از دوش وی برمی‌دارد (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۲۱، ص ۱۰۴).

۳. تحلیل تعارض قاعده با ادله‌ی حاکم بر «تلف» و رهیافت‌های فقهی انحلال آن

با تثبیت مرزهای اجرای قاعده‌ی تلازم منافع و غرامات در حصار تعهدات مشروع، این ضابطه در مقام پیاده‌سازی در نظام معاملات، با سخت‌ترین چالش درون‌سیستمی خود مواجه می‌گردد. این چالش، نه از جنس تعارض با رفتارهای نامشروع (نظیر غصب)، بلکه برخاسته از تصادم مستقیم این قاعده با استثنائات قانونی و ادله‌ی خاصه‌ی حاکم بر مقوله‌ی «تلف مبیع» است. در فقه امامیه، احکام ناظر به نابودی کالا پیش از استقرار نهایی معامله (در دوره‌های گذار مالکیت)، به گونه‌ای تشریع شده‌اند که در ظاهر، انسجام تحلیلی قاعده‌ی خراج را مخدوش ساخته و نیازمند ارائه‌ی رهیافت‌های پیچیده‌ی اجتهادی برای انحلال این تقابل ساختاری می‌باشند.

پذیرش شده برای انتشار

۱.۳. تبیین ماهیت تعارض میان ادله‌ی خراج و ادله‌ی تلف

ساختار تقابل مورد بحث، بر دو محور اساسی و در دو مقطع زمانی حساس از حیات یک قرارداد استوار است؛ مقاطعی که در آن‌ها، ادله‌ی استثنائی بار ضمان کالا را بر عهده‌ی شخصی نهاده‌اند که شرعاً از استحقاق منافع آن بی‌بهره است.

نخستین نقطه‌ی تصادم، در فرض «تلف مبیع پیش از قبض» رخ می‌نماید. بر مبنای اصل بنیادین انتقال مالکیت، به محض انعقاد عقد صحیح، تمامی منافع و عواید تولیدشده در دوران پیش از تحویل نظیر نتاج حیوان یا ثمره‌ی درخت، شرعاً متعلق به خریدار است (بحرانی، ۱۳۶۳ش، ج۱۹، ص ۱۶۴). در این مقطع، خریدار الزامی به استرداد این منافع منفصله به همراه اصل کالا ندارد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص ۱۰۸). با این وجود، ادله‌ی خاصه‌ی باب بیع، با تکیه بر قاعده‌ی مسلّم «کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بائعه»، تصریح می‌دارند که چنانچه کالا پیش از تحویل نابود شود، خسارت ناشی از آن مطلقاً بر عهده‌ی فروشنده خواهد بود (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص ۳۸). این تقاطع احکام، یک شکاف حقوقی آشکار خلق می‌کند: خریدار بهره‌مند از منافع (غنم) است، اما فروشنده متحمل غرامت نابودی (غرم) می‌گردد؛ انفکاکی که با جوهره‌ی قاعده‌ی خراج تضاد صریح دارد (یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۵۶).

این شکاف استدلالی، مختص به فقه امامیه نبوده و خاستگاه یک بحران فقهی در مکاتب اهل سنت نیز گردیده است. در فقه حنفی، تقابل میان استقرار ملکیت خریدار و بقای ضمان بایع پیش از قبض، به صدور فتوایی شگرف انجامیده است؛ بر این مبنا که چون حلال بودن منفعت در گرو تجمیع ملکیت و ضمان در یک شخص است، انفکاک این دو عنصر در دوران پیش از قبض، مانع از گوارا بودن منافع گردیده و این منافع برای هیچ‌یک از طرفین حلال نخواهد بود (زرقا، ۱۴۰۹ق، ص ۴۲۹). در مقابل، فقه شافعی برای رهایی از این بن‌بست، دست به یک دوگانه علّی در استحقاق منافع زده و استدلال نموده است که خراج پیش از قبض منحصراً معلول «ملکیت» است، اما خراج پس از قبض، معلول تجمیع «ملکیت و ضمان» می‌گردد تا تعارض با ادله‌ی تلف مرتفع شود (زرکشی، ۱۴۰۵ق، ج۲، ص ۱۱۹؛ آل بورنو، ۱۴۱۶ق، ص ۳۶۷).

دومین مقطع از این تعارض، در فرض تلف در زمان خیار و مشخصاً در تقابل با حقوق شخص فاقد خیار (غیر ذی‌الخیار) بروز می‌یابد. بر مبنای قاعده‌ی ثانویه‌ی «التلف فی زمان الخیار ممن لا خیار له»، بار خسارت بر دوش طرفی قرار می‌گیرد که حق فسخ معامله را ندارد. این تخصیص استثنائی، یک تناقض‌نمای لاینحل در برابر قاعده‌ی خراج ایجاد می‌نماید. به عنوان نمونه، در نزاع

پذیرش شده برای انتشار

تاریخی شکل‌گرفته پیرامون تلف در ایام سه‌گانه‌ی خیار تأخیر، شیخ مفید با تکیه بر قاعده‌ی خراج (الضمان بالخراج) ادعا نمود که چون مشتری مستحق منافع کالا است، پس ضمان تلف نیز باید بر عهده‌ی او باشد (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص ۳۸). با این حال، ابن‌ادریس و جریان مسلط امامیه با نقد این رویکرد اثبات نمودند که حکم ثانوی تلف، خسارت را صراحتاً متوجه بایع می‌سازد، در حالی که منافع همچنان از آن مشتری است و این استنتاج، با ملازمه‌ی غنم و غرم متباین است (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص ۳۸؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۱۰). بنابراین، دوگانه‌ی تعارضی فوق به روشنی اثبات می‌نماید که قاعده‌ی تلازم منافع و غرامات، فاقد انعطاف لازم برای تبیین مناسبات مالی در شرایط استثنائی انتقال ضمان است. این تقابل ساختاری، فقیهان را ناگزیر ساخت تا جهت حفظ انتظام عقود، رهیافت‌هایی نظیر تصرف اعتباری در ظرف زمان (انفساخ آناً ما)، مخدوش دانستن ملکیت در زمان خیار، و یا کاربست علاجات اصولی را پایه‌ریزی نمایند که کالبدشکافی آن‌ها محور مباحث آتی خواهد بود.

۲.۳. علاجات مبتنی بر تصرفات اعتباری «انفساخ پیش از تلف» و چالش‌های بنیادین آن

در مواجهه با تقاطع حقوقی پیچیده‌ای که میان قاعده‌ی خراج (الزام به پیوستگی منافع و غرامت در یک شخص) و ادله‌ی تلف پیش از قبض (انفکاک ضمان بایع از منافع متعلق به مشتری) شکل گرفت، جریانی از فقیهان متأخر با رهیافتی مبتنی بر تصرفات عقلی و اعتباری، در صدد طراحی سازوکاری برای انحلال این تعارض برآمدند. نقطه‌ی عزیمت این تأسیس اجتهادی، ریشه در کالبدشکافی دلالت‌شناختی حرف «من» در قاعده‌ی مسلّم «تلف قبل القبض فهو من مال بائعه» دارد. در این تحلیل، استدلال می‌شود که اگر «من» برای افاده‌ی تبعیض (بخشی از اموال بایع) باشد، عقلاً محال است کالایی که شرعاً در ملک خریدار است، در لحظه‌ی نابودی، بخشی از اموال فروشنده محسوب گردد (شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۱۰۰).

برای رهایی از این بُن‌بست حقوقی، یک ظرف زمانی اعتباری تحت عنوان «آناً ما» (یک جزء زمان ناچیز) ابداع گردید. شالوده‌ی این رهیافت بر این فرض استوار است که قرارداد بیع، دقیقاً یک لحظه پیش از تلف شدن کالا، به صورت قهری منفسخ می‌گردد (یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۵۶). پیامد این انفساخ لحظه‌ای آن است که کالا از ملکیت خریدار خارج شده و مجدداً به ملکیت فروشنده بازمی‌گردد؛ در نتیجه، در لحظه‌ی وقوع تلف، کالای نابودشده شرعاً و قانوناً متعلق به خود فروشنده بوده است. با این ظرافت تحلیلی، دو ضابطه‌ی متعارض به طور هم‌زمان حفظ می‌شوند: از یک سو قاعده‌ی «تلف پیش از قبض» معنا می‌یابد زیرا مال خود بایع نابود شده

پذیرش شده برای انتشار

است، و از سوی دیگر قاعده‌ی تلازم غنم و غرم دست‌نخورده باقی می‌ماند؛ زیرا خریدار صرفاً تا یک لحظه پیش از تلف که ضمان مال را به واسطه‌ی مالکیت بر عهده داشته، منافع آن را نیز استیفا نموده است (یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۵۶).

با وجود این انسجام ظاهری، ارزیابی انتقادی این رهیافت نشان می‌دهد که تأسیس «انفساخ در آناً ما»، برای حل یک تعارض موضعی، هزینه‌ی سنگینی بر نظام معاملات تحمیل می‌کند. در یک سنجش ترازنامه‌ای دقیق، اثبات گردیده است که اگر بازگشت مال به فروشنده، یک رویداد واقعی در عالم اعتباریات (انفساخ حقیقی) پنداشته شود، این امر مستلزم نقض هم‌زمان چهار قاعده‌ی قطعی و بنیادین است (شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۱۰۰). نخست آنکه، این دیدگاه با قاعده‌ی سببیت پایدار عقد برای ملکیت در تضاد صریح است؛ زیرا قرارداد برای ایجاد اثری مستمر تشریع شده است، نه مالکیتی که با نزدیک شدن یک حادثه‌ی طبیعی، خودبه‌خود باطل گردد. دوم و سوم آنکه، این جابه‌جایی جبری، نقض آشکار قواعد «سلطنت بر اموال» و «سلطنت بر انفس» محسوب می‌شود؛ خروج جبری کالا از ملک خریدار راضی، و تحمیل مجدد آن به ملک فروشنده‌ای که هرگز راضی به پذیرش این ریسک مهلک نیست، در فقه اسلامی فاقد وجاهت شرعی است (شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۱۰۰).

مهلک‌ترین نقد بر این رهیافت، زمانی رخ می‌نماید که مدافعان آن از بازگشت واقعی ملکیت عقب‌نشینی کرده و آن را صرفاً یک فرض قانونی و کشف حکمی بپندارند. بدین معنا که کالا واقعاً در ملک خریدار تلف شده، اما قانون‌گذار به صورت تعبدی بار خسارت را بر دوش بایع نهاده است. در این صورت، قاعده‌ی چهارم (قاعده‌ی تلازم غنم و غرم) به شکلی بازگشت‌ناپذیر منهدم می‌گردد. زیرا در کشف حکمی، خریدار از لحظه‌ی عقد تا زمان تلف، هم مالک قطعی بوده و هم تمامی منافع را استیفا نموده است، اما در نقطه‌ی پایان، بار ضمان (غرم) منحصراً بر دوش فروشنده افتاده است؛ امری که تقاطع صریح با جوهره‌ی عدالت معاوضی و قاعده‌ی خراج دارد (شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۱۰۰). در پی فروپاشی منطق «انفساخ پیش از تلف»، جریان منتقد ناگزیر از ارائه‌ی یک مبنای بدیل و کم‌هزینه‌تر گردید. در این رهیافت اصلاحی، پیشنهاد شد که در صورت تلف مبیع پیش از تحویل، قرارداد بیع از همان روز نخست باطل و بی‌اثر تلقی گردد. در این فرض حقوقی، اگرچه قاعده‌ی سببیت عقد قربانی می‌شود، اما قواعد سه‌گانه‌ی دیگر (سلطنت بر اموال، سلطنت بر انفس و قاعده‌ی خراج) کاملاً محفوظ می‌مانند؛ زیرا با فرض بطلان عقد از ابتدا، کالا هرگز از ملک فروشنده خارج نشده است که نیازمند بازگشت جبری باشد، و در نتیجه، هم منافع

پذیرش شده برای انتشار

تولیدشده تا روز تلف و هم خسارت ناشی از نابودی، منحصراً متوجه فروشنده‌ی اصلی خواهد بود (شیرازی، ۱۴۱۲ق، ج۲، ص ۱۰۰). با این وجود، این راه‌حل نیز بـه دلیـل نادیـده گـرفتن حقـوق خریدار در دوره‌ی پیش از تلف و ابطال بی‌دلیل عقدی که واجد تمام شرایط صـحت بـوده اسـت، نتوانست به عنوان یک الگوی جامع استنباطی تثبیت گردد؛ امری که ضـرورت گـذار از تصـرفات اعتباری و جستجو برای علاجات اصولی کارآمدتر را دوچندان ساخت.

۳.۳. علاجات مبتنی بر زمان‌سنجی انتقال ملک (مخدوش دانستن مالکیت مشتری)

در پی احراز ناکارآمدی رهیافت‌های مبتنی بر تصرفات اعتباری در ظرف زمان (نظیر انفسـاخ پیش از تلف)، جریان دیگری از دستگاه استنباطی امامیه برای انحلال تقابـل میـان ضـمان بـایع و استحقاق منافع خریدار، کانون تمرکز خویش را بر تحلیل ماهیت تشریعی زمـان اسـتقرار ملکیـت قرار داد. نقطه‌ی عزیمت این رهیافت، پاسخی مستقیم به یکی از مهم‌ترین چالش‌های بـاب ضـمان است؛ به گونه‌ای که با مخدوش دانستن مالکیت مشتری بر منافع مبیع در دوران گذار و گرایش بـه مالکیت بایع، در صدد رفع بنیادین تعارض برآمده است.

بر مبنای این رهیافت، چنانچه از منظر فقهی اثبات گردد که در دوران وجود حق فسخ یا پیش از قبض، خریدار هنوز به طور کامل مالک مبیع نگردیده است، تخصیص ضمان تلف به فروشنده به عنوان مالک استمراری کاملاً موجه خواهد بود و بالتبع، منـافع نیـز از آن او گشـته و تقـاطع ادلـه مرتفع می‌گردد. شالوده‌ی این استدلال، طرح مبنایی استثنائی در فقه امامیه تحت عنوان توقف مُلک بر انقضای خیار است. در برابر دیدگاه مشهور که عقد را ناقل قطعی ملکیت می‌داند، ایـن رویکـرد که ریشه در آرای متقدمین دارد استدلال می‌نماید که در عقود خیاری، ملکیـت خریـدار تـا پایـان مهلت خیار معلق می‌ماند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۶، ص ۱۶۰). در نتیجه، چون کالا در این دوران به ملکیت خریدار درنیامده، استحقاق منافع و همچنین ضمان تلف، عقلائاً بر عهده‌ی فروشنده خواهد بود و قاعده‌ی تلازم غنم و غرم، بدون هیچ‌گونه تصادمی با ادله‌ی تلف مبیع، در حـق بـایع مسـتقر می‌گردد.

با این وجود، دفاع از این رهیافت مستلزم پاسـخ‌گویی بـه یـک چـالش اسـتنباطی در فـرض انقضای خیار و عدم فسخ است. واکاوی تحلیلی متأخرین نشان می‌دهد کـه رویکـرد متقـدمین در توقف مُلک، در حقیقت مبتنی بر نظریه‌ی «کشف» است؛ بدین معنـا کـه اگرچـه در دوران خیـار، انتقال ملکیت معلق به نظر می‌رسد، اما با انقضای مهلت خیار، کشف می‌گردد که خریـدار از همـان لحظه‌ی انعقاد عقد مالک قطعی بوده است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج۶، ص ۱۶۰).

پذیرش شده برای انتشار

ورود نظریه‌ی «کشف» به این معادله، تقابل ادله را مجدداً بازتولید می‌نماید. جریان منتقد با طرح یک استدلال متقابل تحت عنوان «الضمان بالخراج»، استدلال نمودند که اگر ملکیت از لحظه‌ی عقد کشف می‌گردد، پس تمامی منافع دوران خیار قانوناً از آن خریدار است؛ و به حکم ملازمه، خسارت تلف نیز باید قهراً بر عهده‌ی وی باشد، نه فروشنده. این چالش استدلالی، به شکلی بارز در مسأله‌ی «خیار تأخیر» رخ نموده است؛ جایی که شیخ مفید با استناد به قاعده‌ی خراج، ضمان خسارت در ایام سه‌گانه را بر عهده‌ی خریدار دانست (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص ۳۸). اما ابن‌ادریس با یک نقد ساختاری ثابت نمود که اگر مناط استقرار ضمان، صرف مالکیت منافع باشد، این وضعیت پس از انقضای سه روز نیز صادق است، در حالی که اجماع طائفه بر ضمان فروشنده در دوره‌ی پس از سه روز قائم است (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص ۳۸).

مهمترین نقد بر کارآمدی این رهیافت، در فقه معاصر و از رهگذر کالبدشکافی «انواع ضمان» وارد شده است. آیت‌الله خویی با تفکیک ماهوی ضمانات، استفاده‌ی طرفین نزاع از قاعده‌ی خراج برای تعیین زمان استقرار ملکیت را از اساس مخدوش می‌داند. ایشان استدلال می‌نماید که اگر بخواهیم با استناد به ضمان مشتری، مالکیت او بر منافع را اثبات کنیم، این استنتاج باطل است؛ زیرا ضمان خریدار در زمان خیار مختص بایع، از جنس «ضمان یَد» است، نه «ضمان معاملی» که تولید خراج کند. متقابلاً، اگر بخواهیم با استناد به ضمان بایع (تلف مبیع پیش از قبض)، استحقاق وی بر منافع را نتیجه بگیریم، این امر نیز مخدوش است؛ زیرا ضمان فروشنده در این مقطع، یک «ضمان تعبدی خاص» است و ضمان تعبدی هرگز موجب مالکیت منافع نمی‌گردد (خویی، بی‌تا، ج۵، صص ۲۱۰-۲۱۱). برآیند این تدقیقات، اثبات ناکارآمدی زمان‌سنجی انتقال ملک در انحلال جامع تعارض و ضرورت ارجاع به علاجات اصولی حاکم بر تخصیص و ورود است.

۴.۳. علاجات اصولی و استحاله‌ی موضوعی در فقه الحکومهٔ

پس از احراز ناکارآمدی رهیافت‌های مبتنی بر تصرفات اعتباری در ظرف زمان و توقف مُلک، جریان اصولی متأخر برای صیانت از انتظام فقه معاملات، راهبرد انحلال تعارض را از ساحت «اعتباریات» به میدان صناعت اصولی و **تنقیح** مناط ادلّه منتقل نمود. این رهیافت استوار، به جای خلق فروض متکلفانه‌ی حقوقی، با کاربست ابزارهای علم اصول استدلال می‌نماید که رویارویی ادله‌ی خراج و تلف، اساساً یک تعارض مستقر نیست که دستگاه استنباطی را نیازمند اعمال قواعد تساقط یا ترجیح سازد.

پذیرش شده برای انتشار

نخستین گام در این راهبرد، ارجاع تقابل مذکور به ضابطه‌ی اصولی عدم منافات میان مقتضی و مانع است. در این تدقیق فقهی، استدلال می‌گردد که ضمان مالک نسبت به دارایی خویش که مفاد قاعده‌ی تلازم است، یک قاعده‌ی اولیه و مقتضی است؛ اما هنگامی که نصوص خاص حاکم بر تلف مبیع در زمان خیار یا پیش از قبض صادر می‌گردند، این ادله‌ی ثانویه بر آن قاعده‌ی اولیه «ورود» یافته و دایره‌ی شمول آن را به مثابه‌ی یک مانع شرعی تخصیص می‌زنند (خویی، بی‌تا، ج۳، ص ۲۳۹). از آنجا که تقدم دلیل وارد بر دلیل مورود، یک قاعده‌ی مسلّم اصولی است، پذیرش این تخصیص شرعی در دوران خیار فاقد محذور فقهی است؛ همان‌گونه که در مسأله‌ی مقبوض به سَوم، تفکیک مسئولیت تلف از استحقاق منافع، تخصیص مشروعی بر قاعده‌ی تلازم محسوب شده و نام آن تعارض نیست (خویی، بی‌تا، ج۵، ص ۲۱۱).

در لایه‌ی بعدی این علاجات، دستگاه استنباطی با رویکرد تباین موضوعی، انحلال ریشه‌ای تقابل را رقم می‌زند. شرط بنیادین تحقق تعارض در علم اصول، احراز وحدت موضوع میان دو دلیل است. با این حال، غور در ساختار نصوص نشان می‌دهد که ادله‌ی ضمان بایع، ذاتاً ناظر به وضعیت فقدان قبض و دوران پیش از تحویل کالا است؛ در حالی که قاعده‌ی استحقاق منافع با التفات به بستر تاریخی صدور آن در مسأله‌ی بهره‌برداری از برده‌ی معیوب، ماهیتاً ناظر به وضعیت پس از استقرار قبض می‌باشد. این تباین موضوعی روشن میان احکام پیش و پس از قبض، مجال هرگونه تقاطع و تصادم ساختاری ادله را از میان برمی‌دارد (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۹۱). این معماری اصولی، با تحدید گستره‌ی ادله‌ی تلف از طریق دو ضابطه‌ی انصراف و حصر در قدر متیقن مستحکم‌تر می‌گردد. در واکاوی قاعده‌ی تلف پیش از قبض، اگرچه ظواهر نصوص حاکی از استقرار ضمان بر عهده‌ی بایع است، اما تدقیقات فقهی اثبات می‌نماید که چنانچه فروشنده، کالا را برای تحویل عرضه نماید اما خریدار با تعلل خویش از دریافت آن امتناع ورزد، روایات ضمان بایع از این فرض تقصیر، منصرف می‌باشند (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص ۳۸؛ یزدی، ۱۴۱۰ق، ج۲، ص ۵۶). با خروج موضوعی این فرض از شمول قاعده‌ی استثنائی تلف، مرجع حقوقی مجدداً مقتضای قاعده‌ی اولیه‌ی مالکیت خواهد بود. به موازات این انصراف، در قاعده‌ی «تلف در زمان خیار ممن لا خیار له»، جریان منتقد با طرد تعمیم این حکم به تمامی خیارات، دایره‌ی آن را منحصراً در قدر متیقن نصوص (نظیر خیار حیوان و شرط) محصور ساخت (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۵، ص ۳۱۰). در همین مقام، این احتمال استدلالی نیز اقامه گردید که ضمان بایع در تلف حیوان، ریشه در یک ویژگی تشریعی مختص به ذات حیوان داشته باشد، نه مطلق مبحث خیار؛

پذیرش شده برای انتشار

انقباضی که سطح رویارویی با قاعده‌ی خراج را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهد (اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۵، ص ۳۱۰).

در غایی‌ترین لایه‌ی استنباط و برای انحلال قطعی نزاع، دستگاه فقهی شاهد یک استحاله‌ی موضوعی در مکتب فقه الحکومهٔ است. در این رویکرد، پیش از خروج از ساحت معاملات فردی، ابتدا با حصر ضمان مستتبع خراج در سه‌گانه‌ی «ضمان الإتلاف»، «ضمان الید» و «ضمان جعلی»، دستگاه قیاسی عامه و رویکردهای شاذ در امامیه در تسری قاعده به غصب و بیع فاسد، ابطال می‌گردد (خمینی، ۱۴۳۴ق، ج۱، ص ۴۷۰). پس از این پالایش، در یک خوانش نوین و با قطع نظر از بستر فردی صدور روایت، قاعده‌ی مورد بحث در قامت یک ضابطه‌ی بنیادین در حقوق عمومی متبلور می‌شود. بر این مبنا، «خراج» عبارت است از وجوهات و مالیات مأخوذه؛ و «ضمان» به معنای مسئولیت‌ها و تعهدات سنگین حاکمیت در راستای تدبیر امور جامعه است (خمینی، ۱۴۳۴ق، ج۱، ص ۴۷۰). پیامد مستقیم این تفقه سیاسی آن است که گستره‌ی شمول قاعده به کلی دگرگون گشته و مواجهه‌ی آن با ادله‌ی ناظر بر تلف مبیع شخصی، سالبه به انتفای موضوع شده و کان‌لم‌یکن تلقی می‌گردد (خمینی، ۱۴۳۴ق، ج۱، ص ۴۷۰). برآیند این شبکه‌ی منسجم از علاجات اصولی، ارائه‌ی یک نظام حقوقی متقن است که در آن، بدون نقض قواعد پایه‌ای، انتظام تعهدات معاوضی و حکومتی تضمین می‌گردد.

پذیرش شده برای انتشار

نتیجه‌گیری

واکاوی انتقادی و جامع مناسبات تعارضی میان قاعده‌ی «الخراج بالضمان» و ادله‌ی حاکم بر «تلف مبیع»، نشان می‌دهد که انتظام حقوق تعهدات در فقه امامیه، نیازمند گذار از خوانش‌های سطحی نصوص به سوی تحلیل‌های عمیق اصولی و ساختاری است. بررسی‌های تبارشناختی در این پژوهش ثابت نمود که ضعف سندی و انقباض دلالت‌شناختی این قاعده‌ی مشهور، ظرفیت استقلالی آن را به عنوان یک کبرای کلی مخدوش ساخته است. از این رو، دستگاه استنباطی امامیه برای حفظ تلازم عقلایی غنم و غرم، معماری فقه معاملات را از اتکا به نصوص وارداتی پالایش نموده و بر پایه‌ی اصول متقنی چون «تبعیّت نماء از ملک» و استقراء در ادله‌ی اصیل درون‌مذهبی بازآفرینی کرده است.

در ساحت تعیین گستره‌ی شمول، یافته‌های تحقیق مؤید آن است که مناط استحقاق منافع، انحصاراً در مفهوم «ضمان معاملی مُمضی» نهفته است. بر این اساس، رویکردهای توسعه‌گرایانه و آرای شاذ برخی متقدمین در تسری این قاعده به حریم ضمانات قهری و عقود فاسده، به دلیل استلزام تالی فاسد مالکیت متجاوز بر منافع، فاقد وجاهت شرعی و حقوقی است. در نقطه‌ی مقابل، کارایی مستحکم این ضابطه در ابواب غیرمعاوضی، نشان‌دهنده‌ی ظرفیت بی‌بدیل آن در برقراری موازنات ساختاری در حقوق اسلام است.

در مقام آسیب‌شناسی و انحلال تصادم قاعده با ادله‌ی استثنائی تلف پیش از قبض و در زمان خیار، ارزیابی انتقادی رهیافت‌ها نشان داد که علاجات متکی بر تصرفات اعتباری زمان نظیر نظریه‌ی انفساخ پیش از تلف و زمان‌سنجی انتقال ملک یعنی مخدوش دانستن مالکیت مشتری، فاقد کارآمدی لازم می‌باشند. این طرح‌واره‌های حقوقی، از یک سو مستلزم نقض قواعد بنیادینی نظیر سببیت پایدار عقد و سلطنت بر اموال بوده و از سوی دیگر، با ورود نظریه‌ی کشف، تعارض مطروحه را مجدداً بازتولید می‌نمایند.

برآیند نهایی این پژوهش حاکی از آن است که استوارترین مسیر برای انحلال ریشه‌ای این تقابل، در گرو کاربست علاجات اصولی و استحاله‌ی موضوعی است. از منظر صناعت اصولی، ادله‌ی استثنائی تلف بر قاعده‌ی استحقاق منافع ورود یافته و دایره‌ی آن را تخصیص می‌زنند؛ ضمن آنکه با تفکیک ظرف زمانی پیش و پس از قبض، تباین موضوعی ادله محرز گشته و مجال تصادم مرتفع می‌گردد.

در غائی‌ترین افق استنباط نیز، مکتب فقه الحکومهٔ با تغییر مدار واژگانی خراج و ضمان از تعهدات فردی به مناسبات مالیاتی و حقوق عمومی، مواجهه‌ی این قاعده با ادله‌ی تلف مبیع

پذیرش شده برای انتشار

شخصی را از اساس سالبه به انتفای موضوع می‌سازد؛ رهیافتی که انتظـام فقـه معـاملات را بـدون کمترین تکلف اعتباری تضمین می‌نماید.

پذیرش شده برای انتشار

منابع

قرآن کریم

آل بورنو، محمد صدقی بن احمد (۱۴۱۶ق). الوجیز فی إیضاح قواعد الفقه الکلیة. چاپ چهارم، بیروت: مؤسسة الرسالة العالمیة.

ابن‌حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق). الوسیلة إلی نیل الفضیلة. قم: مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی (ره).

ابن‌زهره، حمزه بن علی (۱۴۱۷ق). غنیة النزوع إلی علمی الأصول و الفروع. قم: مؤسسة الإمام الصادق (علیه السلام).

اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۷ق). حاشیة المکاسب. قم: ذوی القربی.

انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۱۵ق). المکاسب. قم: المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئویة الثانیة لمیلاد الشیخ الأعظم الأنصاری (الأمانة العامة).

بحرانی، یوسف بن احمد (۱۳۶۳ش). الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی (جماعة المدرسین).

خمینی، سید روح‌الله (۱۴۳۴ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی (قدس سره).

خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

خویی، سید ابوالقاسم (بی‌تا). مصباح الفقاهة. تحقیق: جواد القیومی الإصفهانی. بی‌جا.

رشتی، حبیب‌الله بن محمدعلی (بی‌تا). کتاب الغصب. [نسخه دیجیتال].

زحیلی، محمد مصطفی (۱۴۲۷ق). القواعد الفقهیة وتطبیقاتها فی المذاهب الأربعة. چاپ اول، دمشق: دار الفکر.

زرقا، أحمد بن محمد (۱۴۰۹ق). شرح القواعد الفقهیة. تصحیح و تعلیق: مصطفی أحمد الزرقا. چاپ دوم، دمشق: دار القلم.

زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۴۰۵ق). المنثور فی القواعد الفقهیة. تحقیق: تیسیر فائق أحمد محمود. چاپ دوم، کویت: وزارة الأوقاف الکویتیة.

سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۴ق). المختار فی أحکام الخیار. قم: مؤسسة الإمام الصادق (علیه السلام).

پذیرش شده برای انتشار

شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۶ق). تمهید القواعد. قم: مکتب الإعلام الإسلامی (مرکز النشر).

شیرازی، محمدتقی بن محب‌علی (۱۴۱۲ق). حاشیهٔ المکاسب. قم: الشریف الرضی.

صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۲۰ق). غایهٔ المرام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار الهادی.

طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الخلاف. قم: مؤسسهٔ النشر الإسلامی (جماعهٔ المدرسین).

طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ش). المبسوط فی فقه الإمامیهٔ. تهران: مکتبهٔ المرتضویهٔ.

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیهٔ (آستانهٔ الرضویهٔ المقدسهٔ).

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). مختلف الشیعهٔ فی أحکام الشریعهٔ. قم: مؤسسهٔ النشر الإسلامی (جماعهٔ المدرسین).

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ق). تحریر الأحکام الشرعیهٔ علی مذهب الإمامیهٔ. قم: مؤسسهٔ الإمام الصادق (علیه السلام).

قطب راوندی، سعید بن هبهٔالله (۱۴۰۵ق). فقه القرآن. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیهٔ الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

مصطفوی، محمدکاظم (۱۴۲۱ق). القواعد الفقهیهٔ. قم: مؤسسهٔ النشر الإسلامی (جماعهٔ المدرسین).

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰ش). القواعد الفقهیهٔ. قم: مدرسهٔ الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام).

موسوی سبزواری، عبدالاعلی (۱۴۱۳ق). مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام. قم: السید عبدالاعلی السبزواری.

یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم (۱۴۱۰ق). حاشیهٔ المکاسب. قم: اسماعیلیان.

پذیرش شده برای انتشار